

باسمہ تعالیٰ

خرافه‌ای در مسئله‌ی احیائی دین

تھیہ و تدوین:

AbbasDavudi.ir

اشاره

مجددین صدساله

سرایت این خرافه به شیعه

ریشه‌هایی از مذهب‌های دیگر

سوء استفاده بہایی‌ها

نتیجه بد مسامحه کاری در کار دین

نمونه‌ای از گمراهی

چگونگی مصلح در اسلام

معنی احیاء دین

خرافه‌ای در مسئله‌ی احیای دین



اشاره

مشهور است که در هر قرن خداوند فردی را برای احیای دین می‌فرستد و در بسیاری از کتب، مجلات و سایت‌ها اسامی این افراد به ترتیب ذکر شده است. آن‌چه در پی می‌خوانید خلاصه مطالبی از علامه شهید حضرت آیت‌الله مطهری رحمت‌الله‌علیه است که به بررسی این موضوع پرداخته‌اند.^۱

توجه: به دلیل طولانی بودن پی‌نوشت‌ها، در این مقاله، مطالب به انتهای متن منتقل شده است.

مجدّدین صدساله

یکی از مسائلی که در اطراف آن، خرافه به وجود آمده است خود مسئله احیای دین است. برای دین مانند هر حقیقت دیگر عوارضی پیدا می‌شود. دین مانند آبی است که در سرچشمme صاف است، بعد که در بستر قرار می‌گیرد آلودگی پیدا می‌کند و باید این آلودگی‌ها را پاک کرد. ولی متأسفانه در همین زمینه، افکار کج و معوجی پیدا شده است. خوشبختانه از خصوصیات دین خاتم است که مقیاسی در دست ما هست که این‌ها را بفهمیم و تشخیص بدهیم.

راجع به مسئله تجدید و احیای دین از همان قرن دوم و سوم هجری در میان مسلمین (البته اول در اهل تسنن و بعد در شیعیان) فکری پیدا شده است که چون در طول زمان برای دین بذلت پیدا می‌شود و دین شکل کهنگی و اندراس پیدا می‌کند احتیاج به یک

اصلاح و تجدید دارد، مانند اتومبیل که سرویس می‌شود یا خانه که سالی یک مرتبه تکانده می‌شود و به عنوان مثال رنگش را عوض می‌کنند. این خاصیت زمان است که دین را کهنه می‌کند. گفتند برای این کار خداوند در سر هر چند سال یک نفر را می‌فرستد که دین را تجدید کند، چون کهنه می‌شود، گرد و غبار می‌گیرد و احتیاج به پاک کردن دارد. خدا در سر هر چند سال احتیاج دارد که دین را نو کند. این را من در کتاب‌هایی می‌دیدم، و می‌دیدم که عده‌ای از علمای ما را در کتاب‌ها به نام «مجدّد» اسم می‌برند.

ما می‌بینیم علمای ما این مطلب را در کتاب‌هایشان زیاد ذکر می‌کنند، مانند حاجی نوری که در احوال علماء ذکر کرده است یا صاحب کتاب روضات الجنات که همین مجددها را نام بردۀ است. در اخبار و روایات ما چنین چیزی وجود ندارد و معلوم نیست مدرک این موضوع چیست. اخبار اهل تسنن را گشتم، دیدم در اخبار آن‌ها هم وجود ندارد. فقط یک حدیث بیشتر نیست، به این عبارت:

«إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ لِهِذِهِ الْأُمَّةِ عَلَىٰ رَأْسٍ كُلُّ مِائَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا - پیغمبر فرمود: خدا برای

این امت در سرِ هر صد سال کسی را مبعوث می‌کند تا دین این امت را تازه کند.»^۲

غیر از ابی‌داود کس دیگری این روایت را نقل نکرده است. حالا چه‌طور شد که شیعه این را قبول کرده است؟.

^۳ در طرق شیعه که اساساً این حدیث نیامده است. در عین حال بعضی علمای شیعه روی این حدیث بحث کرده‌اند و حساب هم کرده‌اند. در منتخب التواریخ مرحوم حاج ملا‌هاشم خراسانی از مستدرک حاجی نوری نقل می‌کند، حاجی هم از یکی از کتب اهل تسنن نقل می‌کند. این بهترین دلیل است که در هیچ یک از کتب شیعه چنین حدیثی نیست! اگر می‌بود حاجی نوری، محدث متتبع، از آن‌جا نقل می‌کرد. سنن ابی‌داود یکی از صحاح ستّه اهل سنت است. در آن‌جا این حدیث آمده است. در بعضی کتب دیگر حدیث اهل تسنن هم هست مثل مستدرک حاکم. شاید او هم از سنن ابی‌داود نقل کرده است.

از نظر سند این حدیث، آن کسی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را نقل کرده است ابوهریره است، همان وضاع و کذاب معروف.

این حدیث قطع نظر از سندش، از لحاظ متن و مضمون با تاریخ تطبیق نمی‌کند.

بعضی علمای شیعه به جای این که بگویند این حدیث از ابوهریره و بی‌اعتبار است و با تاریخ هم تطبیق نمی‌کند پس باید دور بیندازیم آن را مسلم پنداشته و به حساب تراشی پرداخته‌اند. من نمی‌دانم چه قدر مضمون این حدیث با روحیه‌ها موافق بوده و خوشایند آمده است که در عین ضعف سند و ضعف مضمون، بعضی از علمای شیعه نشسته‌اند و حساب کرده‌اند یعنی حساب تراشیده‌اند و گفته‌اند مصدق این حدیث در اول قرن دوم حضرت باقر علیه‌السلام است، در اول قرن سوم حضرت رضا علیه‌السلام، در اول قرن چهارم کلینی، در اول قرن پنجم سید مرتضی یا شیخ مفید، در اول قرن ششم شیخ طبرسی صاحب مجمع‌البيان، در اول قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی، در اول قرن هشتم علامه حلّی، در اول قرن نهم شهید اول، در اول قرن دهم محقق کرکی، در اول قرن یازدهم شیخ بهایی، در اول قرن دوازدهم مجلسی، در اول قرن سیزدهم وحید بهبهانی، در اول قرن چهاردهم میرزا شیرازی.

اولاً این‌ها بسیاری‌شان با اول قرن‌ها درست وفق نمی‌دهد. خواجه طوسی را نمی‌توان مجده قرن هفتم شمرد، زیرا تولد خواجه در اوایل قرن هفتم است و ظهور و نبوغش در نیمه قرن هفتم، وفاتش در نیمه دوم آن قرن (سال ۶۷۲). و ثانياً چرا حضرت صادق علیه‌السلام جزء مجده‌دین شمرده نشود؟ آیا فرصتی که نصیب ایشان شد کمتر بود از فرصتی که مثلًا نصیب امام باقر علیه‌السلام شد؟ و آیا علت این که آن حضرت از قلم افتاد جز این است که با آن حساب ساختگی جور درنمی‌آید؟ در میان ائمه اطهار علیهم السلام دو نفرشان بیش از دیگران باید «مجده» شمرده شوند: امام حسین و امام صادق علیهم‌السلام. هر کدام از این دو بزرگوار از جنبه خاصی توفیق تجدید و احیاء پیدا کردند. ولی چون با آن حساب ساختگی جور نمی‌آمده، از قلم افتاده‌اند.

همچنین بسیاری از علماء را جزء مجده‌دین حساب کرده‌اند و بسیاری از علمای دیگر را حساب نکرده‌اند و حال آنکه آن حساب‌نکرده‌ها که گناهشان این بوده

است که در وسط قرن بوده‌اند احیاناً بیشتر خدمت کرده‌اند. مثلاً شیخ طوسی این‌جا از قلم افتاده است، در صورتی که شاید در میان علمای اسلام به اندازه شیخ طوسی کسی خدمت نکرده است و شاید یکی دو نفر به ایشان برسند. شیخ مرتضی انصاری نیز از قلم افتاده است.

عجیب‌تر این که بعضی مانند همان صاحب منتخب‌التواریخ یک سلسله دیگر از خلفاً و سلاطین را به عنوان تجدیدکنندگان دین حساب کرده‌اند. این دیگر خیلی مضحك است. می‌گوید: در اوایل قرن دوم عمر بن عبدالعزیز دین را تجدید کرد و در اویل قرن سوم مأمون، در اویل قرن چهارم المقتدر، در اویل قرن پنجم عضدالدوله دیلمی، در اویل قرن ششم سلطان سنجر سلجوقی، در اویل قرن هفتم هلاکوخان مغول، در اویل قرن هشتم شاه خدابنده که آن هم از مغول است، در اویل قرن نهم امیر تیمور گورکانی، در اویل قرن دهم شاه اسماعیل صفوی، در اویل قرن یازدهم شاه عباس صفوی، در اویل قرندوازدهم نادرشاه افشار، در اویل قرن سیزدهم هم فتحعلیشاه.

این‌ها مجددین و محیی‌های اول قرن‌هایی هستند که در اسلام پیدا شده است. این دیگر چیزی است که باید گفت: «لَا يَرْضِي بِهِ شِيعَىٰ وَ لَا سُنَّىٰ» نه با عقاید شیعه جور درمی‌آید و نه با سنّی، نه با تاریخ نه با هیچ چیزی. جای شکرش باقی است که چنگیزخان مغول را از مجددین اسلام به حساب نیاورده‌اند.

مثل این‌که اگر کسی به نام دین ریاست پیدا کرد و زعامت پیدا کرد و قدرتی پیدا کرد و پولی پیدا کرد، پس دین احیاء شد! نه آقا! احیای دین و قدرت دین تابع این است که مردم چه اندازه به آن دین عمل بنمایند، چه اندازه به مقتضای آن دین رفتار بکنند. این، زنده بودن دین است.

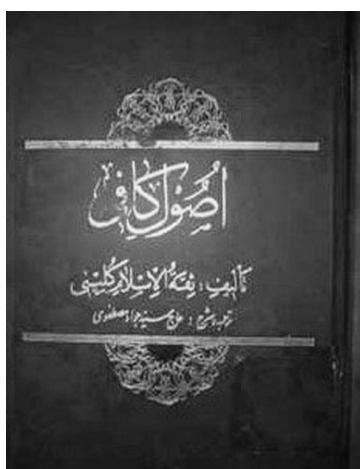
این روایت از آن روایات خوش شانس و از اهل تسنن است. آن‌ها در این فکر رفته‌اند و راجع به این موضوع در کتاب‌ها زیاد بحث کرده‌اند. به عنوان مثال می‌گویند این‌که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته است در سر هر صد سال یک نفر می‌آید که دین را تجدید کند، آیا او برای تمام شئون دینی است یا این‌که برای هر شأنش یک نفر می‌آید؟ یکی از علماء می‌آید که در کارهای علمی اصلاح کند، یکی از خلفاً یا سلاطین می‌آید که دین را

اصلاح کند. (هرچند در اینجا منافع خصوصی به میان آمده است که وقتی در هر قرنی یکی از علماء را مجدد حساب کرده‌اند، برای این‌که خلفاً را راضی کنند گفته‌اند او وظیفه دیگری دارد، در هر قرنی یک خلیفه هم می‌آید که دین را اصلاح کند). به عنوان مثال در اول قرن دوم عمر بن عبدالعزیز بود، در اول قرن سوم هارون‌الرشید بود و... از قرن هفتم به بعد که چهار مذهبی شدند، گفتند آیا برای هریک از این مذاهب باید یک مجدد بباید یا برای هر چهار مذهب یک مجدد؟^۴

گفتند برای هریک از مذاهب یک مجدد، به این ترتیب که سر هر صد سال، مذهب ابوحنیفه مجدد علی‌حدّه، مذهب شافعی مجدد علی‌حدّه، مذهب حنبلی مجدد علی‌حدّه و... بعد راجع به سایر مذاهب اسلامی بحث شد. گفتند مذهب شیعه هم یکی از مذاهب است. بالاخره پیغمبر فرموده مجدد هست، باید برای همه مذاهب باشد، آن هم یکی از مذاهب اسلامی است، خارجی‌گری هم از مذاهب اسلامی است. ببینیم در مذهب شیعه چه کسانی مجدد بوده‌اند؟ حساب کردند گفتند محمد بن علی‌الباقر مجدد مذهب شیعه است در اول قرن دوم، علی‌بن موسی‌الرضا مجدد مذهب شیعه است در اول قرن سوم، شیخ کلینی مجدد مذهب شیعه است در اول قرن چهارم. این را برای هر مذهبی توسعه دادند و حتی برای سلاطین هم در سر هر صد سال یک مجدد حساب کرده‌اند.^۵

سرایت این خرافه به شیعه

این فکر به شیعه سرایت کرده است. من کتاب‌ها را خیلی گشتم. به نظر من اولین کسی که این فکر را در شیعه وارد کرد شیخ بهایی بود، نه به عنوان این‌که این را یک حقیقت بداند و بگوید که این حدیث درست است، بلکه در رساله کوچکی که در «رجال» دارد وقتی که



راجع به شیخ کلینی بحث می‌کند می‌گوید شیخ کلینی چهقدر مرد با عظمتی است که علمای اهل تسنن او را مجدد مذهب شیعه دانسته‌اند. شیخ بهایی یک مرد متبحر بود، از حرف‌های اهل تسنن اطلاعاتی داشت، خواست این را به عنوان فضیلتی از شیخ کلینی ذکر کند نه این که بگوید این حدیث، حدیث درستی است. گفته است شیخ کلینی آنقدر عظمت دارد که اهل تسنن به حرفش اعتماد دارند و او را مجدد مذهب شیعه دانسته‌اند. دیگران هم که «رجال» نوشته‌اند، حرف شیخ

بهایی را نقل کرده‌اند.^۶ کم کم خود شیعه هم باورش آمده که این حرف، حرف درستی است. بعد در دوره‌های صد سال و دویست سال بعد از شیخ بهایی، در قرون دوازدهم و سیزدهم - که به عقیده من ما دوره‌ای منحط‌تر از این دو قرن نداریم؛ یعنی اگر بخواهیم بدانیم که معارف شیعه و کتاب‌هایی از شیعه در چه زمانی از همه وقت بیشتر انحطاط داشته یعنی سطحش پایین‌تر بوده، قرن دوازدهم و سیزدهم است - افسانه‌سازها این حدیث را به صورت یک حدیث واقعی درنظر گرفته و بدون این‌که خودشان بفهمند که ریشه این حدیث کجاست، نشسته‌اند بقیه [تصادق‌ها] را درست کرده‌اند. اهل تسنن تا شیخ کلینی آمده بودند. این‌ها همین‌طور آمده‌اند تا رسیده‌اند به اول قرن چهاردهم. گفتند میرزا شیرازی مجدد مذهب شیعه است در اول قرن چهاردهم. حالا این مدرکش چیست، معلوم نیست. از همه مضحك‌تر این است که حاج میرملا هاشم خراسانی در کتاب منتخب‌التواریخ همین موضوع را نقل کرده است و مجددهای مذهب شیعه را قرن به قرن ذکر می‌کند. او هم هرچه نگاه می‌کند می‌بیند جور در نمی‌آید، برای این‌که افرادی بوده‌اند که واقعاً می‌توان اسمشان را مجدد گذشت از بس که خدمت کرده‌اند ولی اتفاقاً در سر صد سال نبوده‌اند مثل شیخ طوسی (شاید عالمی پیدا نشود که به اندازه او به شیعه خدمت کرده باشد ولی گناه او این بوده که در بین دو صد ساله قرار گرفته است و نمی‌شود او را مجدد حساب کرد)، اما عالم دیگری را که در درجه بسیار پایین‌تری است مجدد حساب کرده‌اند.

حاج ملا هاشم مثل علمای تسنن گفته است علماء حساب‌شان جداست، سلاطین هم حساب‌شان جداست. مجددها در میان خلفا و سلاطین

کیانند؟ تا آن‌جا که شیعه پادشاه نداشته است، از سنی‌ها گرفته‌اند: عمر بن عبدالعزیز و مأمون ... از آن‌جا که خود شیعه پادشاه داشته است، آمده‌اند سراغ پادشاهان شیعه: عضدالدوله دیلمی و ... کم کم رسیدند به نادرشاه. این مردی که از کله‌ها مناره‌ها می‌ساخت، شده است مجدد مذهب شیعه! بعد می‌گوید نادرشاه اهمیتش این بود که سپهسالار خوبی بوده، یک قلدر بزن بهادر خوبی بوده است. تا روزی که متوجه دشمنان ایران بود خوب کار می‌کرد، دشمنان ایران را بیرون کرد،



تصویری از مجسمه نادر شاه در موزه نادری مشهد



هندوستان را فتح کرد. ولی بعد دیگر کارش خونریزی بود، دائم آدم کشت تا آن جا که بعضی معتقدند این مرد در آخر عمرش دیوانه شد. این مرد دیوانه می‌آید می‌شود مجده مذهب شیعه! ببینید کار ما به کجا رسیده است! ببینید مالیات گرفتنش چگونه بوده است. اصطلاحاتی خودش وضع کرده بود، به عنوان مثال می‌گفت من از فلان جا یک الف می‌خواهم، دیگر یک ذره حساب در کارش نبود که این الف که می‌گوید مساوی به عنوان مثال یک کرور تومان است یا الف کله آدم؟! به عنوان مثال می‌گفت: من از ورامین یک الف می‌خواهم. آخر این ورامین این قدر ثروت دارد یا ندارد؟! دوره‌ای از چند ساله آخر عمر نادر که به داخل ایران پرداخته بود، اسف‌آورتر وجود ندارد.

ریشه‌هایی از مذهب‌های دیگر

توجه داشته باشید که گاهی در این حرفها ریشه‌هایی از مذهب‌های دیگر وجود دارد. اهل مذهب‌های دیگر آمده‌اند معتقدات خودشان را داخل کرده‌اند. این فکر که در هر هزارسال یک بار یک مجده دین می‌آید، مربوط به قبل از اسلام است. این حرف از اسلام نیست.^۶

باباطاهر می‌گوید:

به هر الْفِ قَدْمٍ كَه در الْفِ آمدستم^۷

یک فکر در ایران قدیم بوده و از زرتشتی‌هاست که هر هزار سال یکبار، مصلحی می‌آید. یک وقت در کتاب زرتشتی‌ها خواندم که «هوشیدر» لقب آن کسی است که باید رأس هر هزارسال بیاید در ایران یک احیایی بکند.^۸

در هزاره فردوسی، ملک‌الشعراء بهار قصیده‌ای گفته است، می‌گوید:

این هزاره ی تو همانا جنبش هوشیدر است^۹
فردی است که افکار زرتشتی‌گری را خیلی در ایران رایج کرده است و به قول مرحوم قروینی با عرب و هرچه که از ناحیه عرب باشد یعنی اسلام دشمن است.^{۱۰} در کتابی که او



راجع به زرتشتی‌گری نوشته و دو جلد است، آن‌جا که شرح حال «یعقوب لیث صفاری» را ذکر می‌کند، او را یکی از آن [مجددهایی] که هزاره را به وجود آورده است توصیف می‌کند. بنابراین آن سخن از حرفهای دروغی است که با روح اسلام جور در نمی‌آید و از ناحیه دیگران آمده است.

سوء استفاده بهایی‌ها

كتاب «فراید» ابوالفضل گلپایگانی مبلغ زبردست بهائی‌ها را مطالعه می‌کرد، دیدم در آن‌جا حدیثی را از جلد سیزدهم بحار نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انْ صَلَحتْ أَمَّتِ فَلَهَا يَوْمٌ وَ انْ فَسَدَتْ فَلَهَا نَصْفُ يَوْمٍ - اگر امت من صالح باشند یک روز مهلت دارند و اگر فاسق باشند نیم روز مهلت دارند.»

بعد می‌گوید روزی که پیغمبر بیان کرده، همان است که در قرآن است: «وَ انَّ يَوْمًا عِنْدَ رِبِّكَ كَافِي سَنَةٌ مِمَّا تَعُدُّونَ - یک روز در نزد پروردگار تو مساوی با هزارسال است.» (حج ۴۷)

پس این که پیغمبر فرمود: «اگر امت من صالح باشند یک روز مهلت دارند و اگر فاسق باشند نیم روز» یعنی اگر صالح باشند هزارسال باقی خواهند بود و اگر فاسق باشند پانصد سال. این ابوالفضل گلپایگانی که از آن شیادهای درجه اول است، بعد می‌گوید: این حدیث پیغمبر راست است، چرا؟ برای این که این امت که فاسق شد، صالح بود و هزارسال هم بیشتر عمر نکرد زیرا تا سنه ۲۶۰ - که سال رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است - دوره نزول وحی است، چون ائمه هم همان وحی را بیان می‌کردند. این دوره، به اصطلاح

همان دوره انبساط اسلام است. از زمان وفات امام حسن عسکری علیه السلام باید گفت که عمر امت شروع می‌شود؛ همان سال، سال تولد امت است. از سال ۲۶۰ که آغاز عمر امت است، هزار سال بگذرد چه قدر می‌شود؟ ۱۲۶۰، سال ظهور «باب».

پس پیغمبر فرمود که اگر امت من صالح باشد هزارسال عمر می‌کند (یعنی بعد از هزارسال کس دیگری دینی آورده دین مرا منسخ می‌کند) و اگر فاسق باشد پانصد سال.



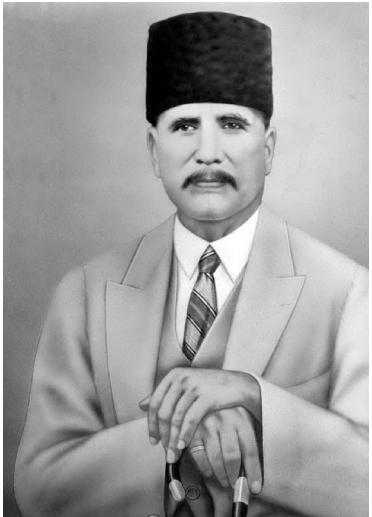
برای این که این حدیث را پیدا کنم اول خودم بحار را گشتم، پیدا نکردم. دیدم آقا میرزا ابوطالب دو سه ورق درباره‌ی این حدیث توجیه می‌کند و می‌خواهد به گلپایگانی جواب بددهد. باور کرده که چنین حدیثی وجود دارد. چون در کتاب گلپایگانی دیده، باور نکرده که این را گلپایگانی از خودش جعل کرده باشد. من هرچه گشتم دیدم چنین چیزی پیدا نمی‌شود. یک چیزی دیدم در بحار از کعب‌الاحبار نه از پیغمبر، آن‌هم به یک عبارت دیگر که در زمان مهدی علیه‌السلام، در زمان رجعت، افراد مردم اگر آدم‌های خوبی باشند هر کدام هزار سال عمر می‌کنند و اگر آدم‌های بدی باشند پانصد سال. این حدیث را کعب‌الاحبار گفته و درباره‌ی آدم‌ها هم گفته است.^{۱۲} ابوالفضل گلپایگانی گفته این را پیغمبر گفته است نه کعب‌الاحبار. از بس این موضوع عجیب بود من به آقای دکتر توانا - که اطلاعات زیادی درباره‌ی بهائی‌ها دارند - تلفن کردم، گفتم: یک چنین جریانی است، این کتاب ابوالفضل گلپایگانی این‌طور می‌گوید و کتاب میرزا ابوطالب این‌طور می‌گوید، شما در این زمینه مطالعه دارید، من هرچه در بحار گشتم چیزی پیدا نکرم جز همین حدیث. گفت: راست می‌گویید، جز این حدیث کعب‌الاحبار تمام از مجموعات است.

نتیجه بد مسامحه‌کاری در کار دین

این‌ها می‌رساند که مسامحه‌کاری در کار دین چه قدر بد است. آن حرف ابوهریره که در سنن ابی داود آمده چه غوغایی در اهل تسنن ایجاد کرده!^{۱۳} بعد علمای شیعه آن را در کتاب‌های خودشان ذکر کردند و برایش حساب باز کردند و کشیدند به آن‌جا که نادر یکی از مجددین مذهب شد. این‌جا یک شیادی به نام ابوالفضل گلپایگانی شیادی می‌کند و عالمی مثل آقا میرزا ابوطالب باورش می‌شود که چنین چیزی وجود دارد، نمی‌رود بحار را نگاه کند ببیند در آن هست یا نیست. بعد صدها نفر دیگر می‌آیند کتاب میرزا ابوطالب را می‌خوانند و این حدیث را قبول می‌کنند.

یک شیادی به نام ابوالفضل
گلپایگانی شیادی می‌کند و
عالمی مثل آقا میرزا
ابوطالب باورش می‌شود که
چنین چیزی وجود دارد،
نمی‌رود بحار را نگاه کند
ببیند در آن هست یا نیست.

نمونه‌ای از گمراهی^{۱۴}



اقبال لاهوری در ارزیابی‌های خود درباره برخی شخصیت‌های جهان اسلام و برخی حرکت‌های استعماری در جهان اسلام دچار اشتباهات فاحش شده است. وی در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» نهضت وهابیگری را در حجاز و جنبش بهائیت را در ایران و قیام آتاتورک را در ترکیه، اصلاحی و اسلامی پنداشته، همچنان که در اشعار خود برخی دیکتاتورهای چکمه‌پوش کشورهای اسلامی را ستوده است.^{۱۵} این خطاهای بر اقبال مسلمان مصلح مخلص نابخشودنی است.

چگونگی مصلح در اسلام

در دین اسلام مصلح هست، ولی به این صورت که یک اصلاح کلی داریم که به عقیده ما شیعیان متعلق به حضرت حجت (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) است که مصلح جهانی است. این اصلاح، جهانی و عمومی است و ربطی به بحث ما ندارد. و یک اصلاح خصوصی است که مبارزه کردن با بدعت‌های بالخصوصی است. این، وظیفه همه‌ی مردم است و در همه‌ی قرن‌ها هم افراد مصلح (به معنی مذکور) پیدا می‌شوند. خدا هم شرط نکرده [که ظهور این افراد] هر صد سال به صد سال باشد یا دویست سال به دویست سال یا پانصد سال به پانصد سال یا هزار سال به هزار سال. هیچ کدام از این‌ها نیست.

در مورد ادیان دیگر، پیغمبری باید می‌آمد تا دین سابق احیاء بشود و این امر جز از راه نبوت امکان نداشت. ولی برای احیای اسلام علاوه بر اصلاحات جزئی، یک اصلاح کلی هم توسط وصی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صورت می‌گیرد.

معنى احیاء دین^{۱۶}

ممکن است در ذهن‌ها باید که این معنی ندارد، مگر ما وظیفه داریم و یا حق داریم که بخواهیم دین را احیاء کنیم؟! کار به عکس است، دین باید ما را احیاء کند، ما نمی‌توانیم دین را احیاء کنیم.

بالاتر این که شاید بعضی این جور اشکال بکنند که این عنوان با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ امْتُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحِبُّكُمْ» - یعنی دعوت خدا و پیغمبر را پیذیرید، پیغمبری که شما را دعوت می‌کند به چیزی، یعنی به دین، که آن دین شما را زنده می‌کند.«(انفال/۲۴) تناقض دارد. دین به شما زندگی می‌دهد، پس آن چیزی که زندگی می‌دهد دین است و آن چیزی که زندگی می‌پذیرد افراد بشرند که ما هستیم. پس احیای فکر دینی یعنی چه؟

عرض می‌کنم عنوان بحث ما «احیای فکر دینی» است نه «احیای دین».

فرض کنید گفتیم: احیای دین. هیچ منافات نیست که هم دین محیی و زنده‌کننده ما باشد و هم ما وظیفه داشته باشیم که محیی و زنده‌کننده دین باشیم. این به اصطلاح دَوْر نیست.

ما باید محیی دین باشیم و دین هم محیی ماست، یعنی

ما باید زنده نگه داریم مایه زندگی خودمان را، مثل این که آب در حیات جسمانی ما مایه زندگی است، وسیله زندگی ماست، ولی ما باید همین آب را سالم و پاک و زنده و عاری از هر نوع عفونت و آلودگی نگه داریم. ما نسبت به آب یک وظیفه داریم، آب هم در طبع خودش خاصیتی دارد که خدای تبارک و تعالی برای او قرار داده است.

**ما باید محیی دین باشیم و
دین هم محیی ماست، یعنی
ما باید زنده نگه داریم مایه
زنده‌گی خودمان را**

به علاوه در تعبیرات خود دین هر دو تا آمده است. هم ذکر شده است که دین محیی شماست و هم دستورهایی رسیده است تصریحاً یا اشارتاً که شما هم باید محیی دین باشید. علی‌علیه‌السلام دوستان و رفقای خالص و مخلص خودش را در خطبه ۱۸۰ نهج‌البلاغه با این وصف یاد می‌کند که آن‌ها دین را زنده نگه می‌داشتند.
 «احْيِوَا السُّنَّةَ وَ امْأُوا الْبِدْعَةَ - آن‌ها که سنت پیغمبر را زنده کردند و بدعت را میراندند.»

علی علیه‌السلام، عمار و ابن تیهان و ذوالشهادتین و امثال این‌ها را محیی سنت پیغمبر می‌خواند. سنت یعنی دین، قرآن و سنت است.

در نهج‌البلاغه راجع به وجود مقدس حجت بن الحسن (عجل الله تعالیٰ فرجه‌الشريف) تعبیراتی هست که یک جمله‌اش این است: «وَ يُحِيِّي مِيتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةُ»^{۱۷} زنده می‌کند قرآن و سنت مرده را؛ قرآنی که در میان مردم می‌میرد و سنتی که می‌میرد، زنده می‌کند.

وجود مقدس ثامن‌الائمه علیه‌السلام به یکی از شیعیان می‌فرماید: امر ولایت ما را زنده کنید. او عرض می‌کند: چگونه ما می‌توانیم احیاء کنیم؟ دستور می‌دهد که حقایق سخنان ما را، محسن کلام ما را، سیرت ما را، حقایق ما را برای مردم بگویید و تشریح بکنید. این زنده کردن کار ماست.^{۱۸}

احیای فکر دینی؛ یعنی زنده کردن طرز تفکر خود ما.

دین زنده است و هرگز نمی‌میرد، یعنی آن حقیقت دین قابل مردن نیست.

چیزی در اجتماع قابل مردن و یا منسوخ شدن است که یک اصل بهتری بباید جای او را بگیرد. به عنوان مثال هیئت بطلمیوس یک اصل علمی بود. مدتها در دنیا زنده بود، بعد حقایق دیگری و اصول دیگری در هیئت و آسمان‌شناسی پیدا شد، هیئت بطلمیوس را از بین برداشتند.

حقایق دین و اصول کلی که دین ذکر کرده است هرگز مردنی نیست. آن چیزی که می‌گوییم می‌میرد - اگر در زبان خود دین وارد شده است که قرآن یا سنت می‌میرد - معناش این است که در میان مردم می‌میرد، فکر مردم درباره‌ی دین فکر مرده‌ای است. مقصود ما این است، و آلا دین خودش در ذات خودش نه می‌میرد و نه مردنی است.

اسلام یک حساب دارد و مسلمین حساب دیگری دارند.

آن‌جا که ما می‌گوییم فکر دینی مرده است، در کشورهایی است که قرن‌هاست مسلمان هستند. در این کشورها عواملی پیدا شده است که این فکر را در مغز آن‌ها میرانده است، یعنی در یک حالت نیمه زنده و نیمه مرده‌ای درآورده است.

آنها که احتیاج دارند به «احیای فکر دینی» ما هستیم؛ یعنی ما دین داریم، فکر دینی در ما هست ولی در یک حالت نیمه بیدار و نیمه خواب، در یک حالت نیمه مرده و نیمه زنده، در یک حالت بسیار بسیار خطرناک. این است که باید روی این مطلب بحث کرد.

پی نوشت‌ها

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۲۴۸
۲. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۴۲۹۱ - محمد بن يوسف صالحی دمشقی (وفات: ۹۴۲) در کتاب «سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد - ج ۱۰، ص ۱۲۳» آورده است: «روی أبو داود و الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی المعرفة عن أبي هریرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص) قال: «إن الله...»
۳. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۹۶؛ نقل شده است.
۴. سید میر حامد حسین هندی نیشابوری؛ در کتاب عقبات الأئمّة فی إمامّة الأئمّة الأطهار، ج ۱۰، ص ۳۴۶ آمده است که: سیوطی (برای تعریف و تمجید از غزالی) در کتاب «التبیہ بمن یبعشه اللّه علی رأس کل مائة» نقل نموده است که: [قال الشیخ عفیف الدین الیافعی فی «الارشاد»: قد قال جماعت من العلماء منهم الحافظ ابن عساکر [الحافظ ابن عساکر علی بن الحسن الدمشقی المتوفی (۵۷۱)] فی الحديث الوارد عن النبی صلی اللّه علیه و آله: «ان اللّه یبعث لهذه الامّة من یجدد لها دینها علی رأس کل مائة سنة»:]

انه كان على رأس المائة الاولى عمر بن عبد العزيز [ابن مروان الاموى المتوفى (۱۰۱)]، و على رأس الثانية الامام الشافعى، و على رأس الثالثة الامام أبو الحسن الاشعرى [على بن اسماعيل البصري المتوفى (۳۲۴)]، و على رأس الرابعة أبو بكر الباقلانى [محمد بن الطيب المتوفى سنة (۴۰۳)]، و على رأس الخامسة الامام أبو حامد الغزالى...

۵. ملا خلیل بن غازی قزوینی در کتاب «الشافعی فی شرح الكافی - ج ۱ ص ۸۰» از «حسن بن محمد الطیبی از علمای اهل سنت» نقل می‌کند که در کتاب «شرح مشکاة» در توضیح این حدیث آورده است: فھی رأس المائة الاولى من اولى الأمر: عمر بن عبد العزيز، ومن الفقهاء: محمد بن على الباقر عليه السلام، والقاسم بن محمد بن أبي بكر، و سالم مولی عبدالله بن عمر، و الحسن البصري، و محمد بن سیرین و غيرهم من طبقاتهم.

وفی رأس المائة الثانية من اولى الأمر: المأمون، ومن الفقهاء: الشافعی، وأحمد بن حنبل لم يكن مشهوراً حیند، واللهؤی من أصحاب أبي حنیفة، وأشہب من أصحاب مالک، ومن الإمامیة: على بن موسی الرضا.

وفي الثالثة من أولى الأمر: المقترن بالله، ومن الفقهاء: أبو العباس بن شريح الشافعى، وأبو جعفر الطحاوى الحنفى، وابن جلال الحنبلى، وأبو جعفر الرازى من الإمامية، و من المتكلّمين: أبو الحسن الأشعري.

وفي الرابعة من أولى الأمر: القادر بالله، ومن الفقهاء: أبو حامد الإسپراني الشافعى، وأبو بكر الخوارزمى الحنفى، وأبو محمد عبدالوهاب المالكى، والمرتضى الموسوى أخ الرضى الشاعر من الإمامية.

وفي الخامسة من أولى الأمر: المستظر بالله، و من الفقهاء: الإمام أبو حامد الغزالى، والقاضى محمد المرزوzi و غيره من طبقاتهم، وإنما المراد بالذكر ذكر من انقضت المائة، و هو حى عالم مشهور، مشار إليه.

٦. و ما ذكره ابن الأثير و غيره من أهل الخلاف من أن الكليني هو المجدد لمذهب الإمامية في المائة الثالثة من الحق الذي أظهره الله على لسانهم، وأنطقوهم به - مستدرک الوسائل، الخاتمة ج ٣، ص: ٢٧٣

٧. موضوع هزاره در آینین یهود جایگاه خاصی دارد و این مفهوم از یهودیت به مسیحیت کشیده شده است. سور و هیجان انتظار بازگشت حضرت عیسی مسیح، عليه السلام، در حدود سال ۱۰۰۰ م، بالا گرفت، گروهی از مردم زندگی خود را تغییر داده، اموالشان را به فقرا پخشیدند، آنان از هر نظر آماده استقبال از حضرت عیسی، عليه السلام، بودند، ولی سال ۱۰۰۰ م، به آرامی گذشت، دوباره برای سال ۱۵۰۰ م، انتظاری پیش آمد، آن سال نیز بدون هیچ مساله‌ای پایان یافت. در آستانه سال ۲۰۰۰ م، نیز دیدیم که سور و التهاب و اشتیاق در جوامع مسیحی چه غوغایی به پا کرده بود، مسیحیان منتظر، به ویژه در ایالات متحده امریکا، فرقه‌های مذهبی عجیب و غریبی درست کرده و به رسوم و آیین‌های شگفت‌آوری روی آورده بودند، برخی از این فرقه‌ها برای پیوستن به حضرت عیسی، عليه السلام، خودکشی کردند، فرقه‌هایی نیز از پیام‌های «بانوی فاتیما» در ۱۹۱۷ م، الهام گرفتند، رسانه‌ها نیز مسائل و بحران‌های این فرقه‌ها را گزارش می‌کردند.

مرکز مطالعات هزاره‌ای در ایالات ماساچوست امریکا به پژوهش در این امور پرداخت، سایت رایانه‌ای این مرکز یک ساعت و تقویم الکترونیک کم شونده را به کار گرفته بود که به‌سوی ساعت صفر ظهر، یعنی آغاز سال ۲۰۰۰، حرکت می‌کرد و نشان می‌داد که چند روز و چند ساعت و چند دقیقه و چند ثانیه تا آمدن حضرت عیسی مسیح، عليه السلام، باقی مانده است. مانند این ساعت‌ها و تقویم‌های کم شونده، به شکل تابلوهای بزرگی، در برخی از چهار راه‌های شهرهای بزرگ در کشورهای مسیحی نیز نصب شده بود.

(کتاب هزاره گرابی در فلسفه تاریخ مسیحیت، نوشته حسن توفیقی، انتشارات مؤسسه فرهنگی موعود)

۸. بابا طاهر که حدود سال ۱۰۰۰ م. (برابر با ۳۹۱ ق.) به دنیا آمده، می‌گوید:

مو آن بحوم که در ظرف آمدستم چو نقطه بر سر حرف آمدستم
به هر الفی الف قدّی بر آیو الف قدّم که در الف آمدستم

۹. پس از هزار سال از زمان زرتشت، دختری از نژاد پاکان به نام «نامی پد» وارد دریاچه‌ی کیانسه شده و غسل خواهد کرد و از نطفه‌ی زرتشت که در آن محل است باردار شده و به این ترتیب منجی اول در این آئین به نام «اوشیدر» یا «هوشیدر» یا همان «اوخشیت ارته» متولد می‌شود. او پس از ظهر جهان را پر از عدل خواهد نمود. و هزار بعد از او «هوشیدر ماہ» خواهد آمد (دو هزار سال بعد از زرتشت) که او نیز جهان را پر از عدل خواهد کرد. و سه هزار سال بعد از زرتشت «سوشیانس» (یا سوشیانت) خواهد آمد و با آمدن او جهان پایان خواهد یافت.

خلاصه‌ای از: دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۴، فقرات ۴-۲۹۱۲

۱۰. ای مبارک اوستاد ای شاعر والا نژاد ای سخن‌هایت به سوی راستی جبلی متین
این هزاره‌ی تو همانا جنبش هوشیدر است کز خراسان رخ نماید بر جهان ماء و تین
– دیوان اشعار

۱۱. محمد تقی بهار شعری دارد که برخی از ابیات آن بدین قرار است:

خلق ایران شدند به سه فرق	شمن و زردھشتی و زندیق
دین زردشت چون اساسی بود	روشی متقن و سیاسی بود
پس به ایران بتاخت جیش عرب	روز زرتشتیان رسید به شب
شد نفاق جماعت زندیق	کاربرداز رهزنان فرق
خصم را ره به خانمان دادند	ره و چه را بدو نشان دادند
زبن سبب شده سپاه مزدایی	صید لشکر کشان صحرایی
همه در کار زار کشته شدند	جمله با خاک و خون سرشته شدند
و آن بنای بلند داد نهاد	شد ز بیداد همگنان بر باد

۱۲. (الخصال؛ ج ۲؛ ص ۴۷۴) ۳۵- حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَيٌّ قَالَ حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عَمْرُو عَنْ شُرَيْحٍ بْنِ عَبِيدٍ عَنْ عُمَرِ الْبَكَارِيِّ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ قَالَ فِي الْخُلُقَاءِ هُمْ أَنْتُمَا عَشَرَ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ أَنْتِصَائِهِمْ وَأَتَى طَبَقَةً صَالِحةً مَدَّ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْأَعْمَرِ كَذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ ثُمَّ قَرَأَ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُسْتَحْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (نور/۵۵) قَالَ وَكَذَلِكَ قَعْلَ اللَّهُ بَيْنِ إِسْرَائِيلَ وَلَيْسَ بِعَزِيزٍ أَنْ يُجْمِعَ هَذِهِ الْأُمَّةَ يَوْمًا أَوْ يَصْفِي يَوْمًا : «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَافِ سَنَةً مِمَّا تَعْدُونَ» (حج/۴۷)

کعب‌الاھبار گفت: خلفاء دوازده نفر هستند و وقتی زمان آن‌ها سپری شود و مردم صالح به وجود آیند، خداوند عمر آن‌ها را طولانی خواهد کرد. خداوند چنین وعده‌ای به این امت داده است، سپس این آیه را خواند: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و عده داده است که آن‌ها را در زمین به جای پیشینیان قرار دهد کما این‌که گذشتگان را به جای پیشینیان آن‌ها قرار داده» (نور/۵۵) کعب‌الاھبار ادامه داد: و خداوند متعال نسبت به بنی اسرائیل نیز این‌گونه رفتار فرمود. و بر خداوند دشوار نیست که این امت را در یک روز و یا نصف روز جمع کند. [سپس این آیه را خواند:] «و یک روز به نزد پروردگار مانند هزار سال از سال‌هایی است که شماره می‌کنید.» (حج/۴۷)

۱۳. مسلمانان از همان آغاز (پس از رحلت پیامبر)، پایان جهان و فرار سیدن روز داوری را نزدیک می‌دانستند. به عنوان نمونه:

الف) پس از چندی (از رحلت پیامبر)، برخی گفتند که عمر جهان ۶۰۰۰ سال است و حضرت رسول اکرم (ص) در میانه هزاره ششم برانگیخته شده و عمر اسلام ۵۰۰ سال خواهد بود، پس از سپری شدن آن مدت و پایان نیافتن جهان، گفته شد عمر جهان ۷۰۰۰ سال است و حضرت رسول اکرم (ص) در آغاز هزاره هفتم میتوث شده و عمر اسلام ۱۰۰۰ سال خواهد بود، ارقام دیگری نیز در زمان‌های گوناگون مطرح شده است، (مدت عمر اسلام در برخی از کتاب‌های تفسیر - ذیل آیه سوره سجده - و در آغاز برخی از کتاب‌های تاریخ اسلام مانند تاریخ طبری مطرح شده است)

ب) برخی از عارفان فاصله میان رحلت حضرت رسول اکرم (ص) تا ۱۰۰۰ سال پس از آن را «روز محمدی» نامیده‌اند، (ابن خلدون، المقدمة، بیروت: ۱۹۸۱، ص ۴۱۳)

ج) از اوخر قرن نهم هجری این باور میان گروهی از مسلمانان پیدا شده بود که بدن حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، تنها ۱۰۰۰ سال در قبر می‌ماند و نشانه‌های قیامت و قیام حضرت مهدی، علیه السلام، و ظهور دجال در قرن دهم خواهد بود، جلال الدین سیوطی، دانشمند بزرگ مصر (متوفای ۹۳۰ق)، که شاهد گسترش این گرایش بوده، نادرستی آن را در رساله‌ای به نام «الکشف عن مجاوزة هذه الامة الالف» اثبات کرده است. (این رساله در مجموعه ای به نام «الحاوی للفتاوی» به سال ۱۹۹۵ در مصر به چاپ رسیده است)

د) دروزیان لبنان معتقدند که الحاکم بامر الله، بنیانگذار آن فرقه که از پادشاهان فاطمی مصر بوده، در سال ۴۱۱ق، (۱۰۲۱م)، بدون این که تکمه‌های لباسش باز شود، از میان آن‌ها بیرون آمده و به آسمان رفته است، آنان می‌گویند وی ۱۰۰۰ سال پس از صعود خود، به زمین باز خواهد گشت.
 ه) هنگامی که سال ۱۰۰۰ق، نزدیک می‌شد، مدعیان بی‌شماری در کشورهای اسلامی پیدا شدند، اکبر شاه از پادشاهان مسلمان هندوستان مدعی شد که عمر اسلام از بعثت حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و آله وسلم، تا هزار سال است، وی می‌گفت: از آن‌جا که بعثت سیزده سال پیش از هجرت بوده، سیزده سال قبل از سال ۱۰۰۰ پایان اسلام است و نوبت به آیین تازه‌ای می‌رسد که وی آن را اعلام می‌کند، اکبر شاه به کمک یکی از دانشمندان عصر خود، با درهم آمیختن چند دین، چیزی به نام «دین الهی» یا «آیین اکبری» را پدید آورد و آن را بر مردم تحمیل کرد، این مکتب صلح کل را تبلیغ می‌کرد و پس از درگذشت اکبر شاه، از رونق افتاد.

و) در سال ۱۳۳۶ش، کتابی به نام پیشگویی‌های علمی قرآن و اعلام شروع هزاره آخر دنیا نوشته شخصی به نام دکتر سید صادق تقوی در تهران منتشر شد، در این کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای می‌خوانیم که واپسین هزاره جهان در سال ۱۳۳۱ق، برابر با ۱۲۹۱ش، و ۱۹۱۲م، آغاز شده است.

منبع (تا این‌جا): مجله موعود؛ شماره ۱۸؛ بهمن و اسفند ۱۳۷۸

ز) محمد بن عبدالله قحطانی، «المهدی القحطانی»؛ در روز اول محرم سال ۱۴۰۰ قمری، برابر با نوامبر ۱۹۷۹ م، خروج کرد و به همراه جهیمان - متّحد وی - مسجدالحرام را به اشغال درآوردند. ماجرا از این قرار بود که: در اواخر سال ۱۳۹۹ ق، قحطانی به جهیمان گفت که او در خواب دیده است که مهدی منتظر موعود است! و شبهه جزیره عربستان و تمام جهان را از چنگال ستمگران آزاد می‌کند، در این زمان، کم کم با نزدیک شدن قرن هجری جدید، اجزای معادله در ذهن و فکر جهیمان و شوهر خواهرش محمدمبن عبدالله در حال شکل گرفتن بود، این معادله تنها بیت الله الحرام را کم داشت تا این موعود مدّعی(!) به آن پناه ببرد. با دمیدن پگاه اول محرم سال ۱۴۰۰ ق، جهیمان به همراه گروه تابع خود وارد مسجدالحرام شدند آن‌ها تابوت‌هایی را با خود حمل می‌کردند که در آن‌ها چیزی جز اسلحه و فشنگ نبود. اندکی پس از نماز صبح، جهیمان و دامادش در برابر نمازگزاران حاضر در مسجدالحرام برخاستند و خبر ظهور مهدی موعود [دروغین] و گریختن او از دست دشمنان خداوند و پناه بردن او به مسجدالحرام را دادند. جهیمان، محمد بن عبدالله قحطانی، را به عنوان مهدی موعود و منتظر و تجدید کننده‌ی دین اسلام معرفی کرد. جهیمان و پیروانش با آن مهدی خیالی بیعت کردند و از تمام نمازگزاران خواستند تا با او بیعت کنند.

حکومت عربستان نیروهای خود را با پشتیبانی کماندوها و نیروهای ویژه، در یک عملیات گسترده وارد کار کرد، شمار زیادی از پیروان جهیمان به همراه مهدی دروغین کشته شدند.

منبع: مجله موعود؛ شماره ۹۱؛ شهریور ۱۳۸۷

ح) احمدیه یا قادیانیه؛ فرقه‌ای تجدید نظر طلب در عقاید و احکام اسلامی است. مؤسس این فرقه غلام احمد قادیانی است. تاریخ پیدایش احمدیه به سال ۱۸۸۹ م بر می‌گردد که وی در سن چهل سالگی اعلام کرد مورد وحی و الهام الهی قرار دارد و از کسانی است که خداوند هر صد سال یکی از آن‌ها را بر می‌انگیزد تا دین اسلام را تجدید کند و ادعا کرد که از طرف خداوند مأمور است از مردم بیعت بگیرد، وی مدعی بود مخالفانش به صورت غیر طبیعی کشته خواهند شد و نیز مدعی بود که هنگامی که بیماری طاعون انتشار یافته بود، به واسطه او بیماران به صورت معجزه آسا شفا یافته اند، و این امور را دلیل بر حقانیت خود می‌دانست، غلام احمد معرف بود که بیشتر عمر خود را در تأیید و پیروزی دولت انگلستان سپری کرده است.

(حقیقتة الوحى، پاکستان، ریوہ ظاهر عاملی، شیخ سلیمان دفع اوهام، توضیح المرام فی الرد علی

القادیانیة، بیروت غدیر) منبع: مجله کلام اسلامی، شماره ۵۰ مهر ۱۳۸۸

۱۴. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۴، ص ۵۹؛ نقل شده است.
۱۵. در ترجمه فارسی کتاب «احیای فکر دینی» بنا بر ملاحظاتی بعضی قسمت‌ها حذف شده است به ترجمه عربی این کتاب رجوع شود.
۱۶. این قسمت از: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۴۹۲ - ده گفتار - احیای فکر دینی؛ نقل شده است.

۱۷. نهج البلاغه خطبه ۱۳۶

۱۸. عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَىَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَبْدَ اللَّهِ عَبْدَ أَخِيَّا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْسِنُ أَمْرَكُمْ قَالَ يَعْلَمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا

عبدالسلام بن صالح هروی گوید: از امام رضا عليه السلام شنیدم که چنین می‌فرمود:

«خداند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد»

عرض کرد: «چگونه امر شما را زنده بدارد؟»

حضرت فرمودند: «علوم ما را فرا گیرد و به مردم بیاموزد، زیرا اگر مردم بر آن گفتار نیک اطلاع می‌یافتد، از ما پیروی می‌کرند.» عيون أخبار الرضا (علیه السلام) ج ۱ ص ۳۰۷ ح ۶۹